

شیاد و شیادی در سیاست

قسمت دوم

4- ادواطوار "دوست" در آوردن و از پشت خنجر

اپورتونیست های "شیاد" از همه بیشتر حرف های مفت و کلیشه ای یاددارند. واژه های تهیجی قالبی و جملات نرمی که افراد "محتاج محبت و خواهان توجه" را "موم" میسازند به روانی آب جوی بر زبان شان به رقص می آیند. بطور مثال به نوشته کبیر توخی (روایتی از زندگی مبارزاتی میرویس محمودی) که در مورد آشنائی اش با میرویس محمودی می نویسد رجوع کنید. او در این نوشته حتی رنگ چشمان میرویس محمودی را تعریف و توصیف میکند. زیرا خوب میدانند که میرویس محمودی به حدی هرزه است که به همین قسم تعریف هابشور می آید.

چهره و رنگ چشمان یک فرد چه ربطی میتواند به طرز تفکر و معتقدات او داشته باشد؟ اگر کسی قصد "مداری گری" را نداشته باشد هیچ دلیل منطقی ایرانمیتواند بیابد که "بخاطر اراج گذاشتن به اعتقادات کسی شکل و شمایل او را توصیف کند.

Howard Fast نویسنده شهیر امریکائی که کتاب اسپار تاکوس یکی از کارهای اوست، یکی از کتابهایش را بنام "راه آزادی" یا Freedom Road به این امر اختصاص میدهد که یک غلام زرد رنگ، نحیف و بدسیمی لاغر هم میتواند یک انقلابی و آزادیخواه بی همتائی باشد و این یک حقیقت است. بادر نظر داشت این حقیقت چرا کبیر توخی چشمان سبز میرویس جان را وصف میکند؟ زیرا که او یک "بیوه سیاه مونث" یا شیاد بنام معنی است و از تجارب 40 ساله شیادی و از این موضع به آن موضع غلطیدن فهمیده که "ابله رایک کاسه زرنده بلکه یک خریطه باد بده". او ننتها واژه های مطلوب دل میرویس محمودی را در گوشش زمزمه میکند، بلکه مانند یک "نداف" کهنه کار به جدا کردن مواز مورشته از رشته پرداخته خود را رفیق موسی شهید (مامای میرویس) میخواند. بعد از همین ملاقات است که میرویس محمودی به حزب کمونیست افغانستان (م.ل.م) مینویسد که هر چه زودتر در مورد "رفیق (!) توخی تصمیم بگیرید".

کبیرتوخی که در آن روزها از سامادل خوشی نداشت، علیه عبدالقیوم رهبر باحرارت زیاد تبلیغ میکرد و او را آدمی با خصوصیات فردی لیبرالی و هرزه گی میخواند. چنانچه انعکاس نظرات او را در گزارش میرویس محمودی به حزب کمونیست افغانستان (م.ل.م) میخوانیم برای آنکه دستخط میرویس محمودی بدتر از "خط میخی" ناخواناست (درجه سواد این موجود هرزه را نشان میدهد) تانوشته، ما مجبورا نوشته او را مانند باستانشناسان رمزگشائی (decipher) کرده در اینجائپ میکنیم.

۲

در مورد مجید شهید نیز تبلیغاتی میکند، در حالی که حزب وی را شهید خطاب میکند و یکی از سربازان شعله نامیده است رجوع شود به شماره های اولی (شعله جاوید) اما در مورد قیوم رهبر و خصوصیات لیبرال وی همه رفقای جنبش، همصدا موضع ضد انقلابی وی را افاش وبه جنبش معرفی داشتند که هسته موق در شند که بعد از انقلاب کمونیست افغانستان این رفتار را در این امکانی نموده است.

در مورد مجید شهید نیز تبلیغاتی میکند، در حالی که حزب وی را شهید خطاب میکند و یکی از سربازان شعله ای نامیده است رجوع شود به شماره های اولی (شعله جاوید) اما در مورد قیوم رهبر و خصوصیات لیبرالی وی همه رفقای جنبش، همصدا موضع ضد انقلابی وی را افاش وبه جنبش معرفی داشتند که هسته انقلابی کمونیست های افغانستان این افتخار را کمائی نموده است.

یادداشت: ما در نوشته های پیشین هم گفته ایم که میرویس جان قبل از انتقاد رفقای ما مجید شهید را "دزد، مرغ دزدور هزن" میگفت و وقتی رفقای ما بر او انتقاد کردند موضع حزب را در مورد مجید برایش شرح دادند، او دیگر مجید شهید افحش نمیداد. دلیل اینکه او چرا در اینجامجید شهید مینویسد، این میباشد که به حزب اطلاع بدهد که "انتقاد قبول کرده است". او قبل از آن به این اعتقاد بود که زنده یاد دکتور عبدالرحمن محمودی استاد همه شعله ای هاست و هر کسی که با او نبوده اپورتونیست و... بوده است. چون مجید فقید شعله ای نبود او هر چه را که میخواست به مجید شهید میگفت.

به این قسم آقای کبیرتوخی آن روزها عبدالقیوم رهبر را یک لیبرال متعارف با خواص لیبرالی و هرزه گی میخواند و امروز سید حسین موسوی شاگرد او ادامه دهنده راه او را با صفات "مبارز" (و... و غیره از آن تملقات ارزانی که توحی یادارد) وصف میکند. در کجای این کردار و پندار صداقت وجود دارد؟

زمانیکه ما با خاطر اعتلای جنبش اشتباهات این رهبران را نقد میکنیم، "فحش های دور دسترخوان و خواهر مادر" را تحویل میگیریم ولی خودشان یک روز رهبر جانب مقابل را "لیبرال منش هرزه" و "با خصوصیات لیبرالی" میخوانند و روز دیگر با هم رفیق میشوند و بجان ما حمله میکنند. اینست یکی دیگر از تبارزات شیادی. از بخش اول این سلسله بیاد بیاورید که شمن ها و شماس ها چگونه در مقابل

زحمتکشان بی ادب، بی معیار و بدزبان بودند و در مقابل واساله‌ها و سینیور‌ها بی تکلف مودب، خوددار و حلیم میشدند.

این تنها کبیر توخی نیست که با این شعبده بازی و شیادی سیاست میکند بلکه تمام رویز یونیستها و اپورتونیست‌ها اینطور اند. آنها همه قرینه‌ها را بهم بخیه میزنند و از آنها بطور فریبکارانه استفاده برده و در صدد گمراه ساختن افراد می‌برآیند. زمانیکه سیدحسین موسوی در آلمان بود، دوست و رفیق نزدیک باقی سمندر بحساب میرفت. وقتی سیدحسین به هامبورگ می‌آمد، اطرافگاه او خانه باقی سمندر بود. او باقی سمندر را "رفیق سمندر" خطاب میکرد (در حالیکه باقی جان یکی از رهبران و بنیانگذاران "املا" بود و دیگرشکی وجود نداشت که او با انقلاب و طبقه کارگر کاری ندارد). ولی وقتی دید که باقی سمندر به سازا و نومی رقصه، از تریبون و بسایت جاسوسی "افغانستان آزاد" زیر نام "محک باستانی" و نام‌های دیگر هر چه فحش و ناسزای بود، نثار او کرد. در حالیکه ده‌ها مرتبه در خانه او نان خورده بود و حتی همان عنعنات مردم افغانستان را که می‌گویند "حق نمک را رعایت کن" نیز مرعی نداشت. به همین دلیل است که می‌گوئیم اینگونه فرومایگی‌ها و بدون صفتی‌های چندش‌آور بخشی از خصایل شیادان اپورتونیست میباشند.

از نظر علمی، اغراض طبقاتی در جامعه طبقاتی تعیین‌کننده دوستی و دشمنی افراد میباشند. علم "دوستی و دشمنی ایرا" می‌شناسد که از دوستی و دشمنی فیما بین طبقات متضاد منشامی‌گیر دو دوستی و دشمنی ایرا می‌شناسد که بین افرادی یک طبقه وجود دارند. دشمنی نوع اول آشتی ناپذیر است و از نوع دوم آشتی پذیر. همانگونه که بین امپریالیست‌های گوناگون دشمنی وجود دارد بین نیروهای متعلق به آنها هر یک زمانی حالت دشمنی چیره میشود. این نیروها بر مبنای منافع امپریالیست‌ها در صفوف متضاد آرایش می‌گیرند و یکدیگر را تا می‌توانند فحش و ناسزای می‌دهند. هنگامیکه حالت رویارویی لردهای امپریالیست بعد از یک معامله و یاسازش کوتاه مدت ته نشین میشود و سگان وابسته به آنها نیز سکوت اختیار میکنند. فحاشی سیدحسین موسوی علیه باقی سمندر و دیگران از این ماهیت برخوردار بود. در حالیکه قبل از آن، اینها با هم رفیق بودند. امروز نیز باقی سمندر همان باقی سمندر است که بود و در دفتر سپینتاموظف شده که معاهده استراتژیک را با امپریالیست‌ها "امضا" کند یعنی جری تروهارتر از دوران فحاشی سیدحسین موسوی بمیدان سیاست آمده‌اند، اما سیدحسین جان بجای یک حرف انتقاد آمیز، تا می‌تواند فحاشانش را تحریک میکند که ماکمونیست‌ها را ناسزای گویند و مصروف نگه دارند. این نوعی از شیادی ای است که مجید فقید هرگز تصور نمی‌کرد از سازمان اوتبار ز نماید. این نوع شیادی را ما "شیادی اهریمنانه" یا "شیادی عنکبوت پشت سرخ Red Back - نوعی از عنکبوت زهری که با خال کوچک در پشتش عنکبوت‌های دیگر را بسوی خود جلب میکند" می‌نامیم. در حالیکه شیادی کبیر توخی از نوع دیگر است، شیادی

اومانند شیادی شماس ها شیادی بی غیرتی و عنکبوت مونث بیوه سیاه میباشد. ما شیادی اور از این ببعده "شیادی عجوزه ها" مینامیم.

در تمام میتولوژی ها "عجوزه ها" نقش دارند و در میتولوژی های ادبیات کلاسیک فارسی- دری عجوزه ها را "پیرزال" و "عفریته" هم گفته اند. این عجوزه ها موجودات حیله گرو خود محوری اند که به هیچ کس وفاداری ندارند جز به خود منافع خود. بیائید ببینیم که کبیرتوخی چقدر از این صفت فاصله دارد. جناب شان امروز مجیدکلکانی فقید را "مغرضانه" تاعرش اعلی بالامیبرد در حالیکه بهنگام جدائی ساوواز سامابه دلیل عدم تمایل ساووبه مبارزه مسلحانه و شرکت در نبرد استقلال طلبانه مردم، جانب ساوور گرفت.

اگر مجیدکلکانی فقید یک کمونیست کبیر بوده (طوری که او ادعا میکند) آیا پشت پازدن به رهبری یک کمونیست کبیریک عمل بورژوائی نیست؟ اگر است، پس چه زمانی شما این اشتباه را از خود ندانده اید؟ اگر نیست پس چرا خود را به کمونیزم بخیه می کنید؟ اگر مجید کمونیست بود چرا از او جدا شدید؟ اگر نبود چرا امروز او را کمونیست می گوئید؟ شما در عین حال ساوور انیزیک سازمان کمونیستی واقعی میخوانید، آیا در اینصورت جدائی ساوواز ساما، باز هم برای مجیدکلکانی محلی برای "کمونیست کبیر بودن" باقی میگذارد؟ روشنست که این "عجوزه" فقط حرف میزند و ضرور نمیداند که حرفهایش منطقی هم باشد.

آن روزها این عجوزه بیغرض بودن ساوور ابهتر از جست خیز ساما میدید و میدانست که سنتریزم ساوو معنی دیگری جز تردید مغرضانه مائوتسه دون نیست، اما امروز او از همه بیشتر "ژست مائوتسه دون اندیشه" را میگیرد و همزمان با آن "ساوو"ی ضد مائوتسه دون را سازمان کمونیست واقعی هم میخواند. این "عجوزه" هم خدارا میخواهد و هم خرمارا.

ساوو مخفف نام سازمان وطنپرستان واقعی بود. در کجای دنیا کمونیست های واقعی مدعی شده اند که "وطن" دارند و خودشان "وطنپرستان واقعی هم هستند"؟ نزد این عجوزه "کشمش و پنبه دانه یکی است".

ساوو سازمانی بود که آقای سمندر آنرا رهبری میکرد. کبیر توخی با صد زبان بی زبانی در نوشته هایش رهبر ساوورابه همکاری بادستگاه اطلاعات خلق و پرچم متهم میکند. روشن است که سمندریک سنتریزست است ولی اینکه با خلق و پرچم و "خاد" ارتباط داشته باشد فقط میتواند یک ادعای مغرضانه باشد، مگر اینکه ادعا کننده با اسناد بمیدان بیاید. اما کبیرتوخی با صد زبان انتقال میدهد که او یک خائین است. او در ملاقاتهای خصوصی با افراد همیشه گفته و میگوید که "بامدادان آنشب سمندر فرار کرده و خلقی ها او پرچمی ها آمده و دیگران را برده و کشته اند." آیا در این جار دپائی از دوستی کبیرتوخی با همان سازمان "کمونیستی (!) واقعی و میهن پرست واقعی (!) می بینید؟ وقتی آقای توخی به کانادا آمد بمیرویس

محمودی آشنا شد. میرویس محمودی که از نظر شخصیتی بی ثبات، از نظر عقلی متزلزل و از نظر عاطفی تحت تاثیر هورمون های محبت طلب و توجه خواه میباشد به راحتی در دام این "عجوزه" افتاد. او از طریق میرویس در اولین اقدامش مسئول "هواداران حزب کمونیست افغانستان (م.ل.م) را بار هبری حزب در انداخت. بیائید به گزارش میرویس محمودی در اینمورسندی را بخوانیم.

رفیق بزدل ما نه پیکار است و نه مردی است که در اینها درون خود
 وعده از هورمون شاره دل آبه گراهی میرویز راه حقیقت دعوت کند ، بلکه ایشان
 فخر میفروشد و در محافل خادیسیت ها خلق و پرچمی (خادیسیت ها، خلقی و پرچمی) های نفوذی ساما، رهائی و
 وساوو میرویدوبه صحبت های رفیقانه "دوستم" جلاد گوش فرامیدهد و از نصایح ایشان مستفید و بهره مند
 می شود.

میرویس می نویسد که : رفیق بزدل ما نه مرد پیکار است و نه مردی است که در اجتماع داخل شود و وعده ای از جوانان ساده دل که به گمراهی میروند به راه حقیقت دعوت کند، بلکه ایشان فخر میفروشد و در محافل خادیسیت ها خلق و پرچمی (خادیسیت ها، خلقی و پرچمی) های نفوذی ساما، رهائی و وساوو میرویدوبه صحبت های رفیقانه "دوستم" جلاد گوش فرامیدهد و از نصایح ایشان مستفید و بهره مند میشود.

او در همین گزارش باز هم می نویسد:

در محافل و مجالس کاملاً ارتجاعی شان نغمه سرائی میکند، زیرا به ضم (زعم) خودش تکنیکی در آن محفل قدم رنجه میکند با راپورهای دروغین اش ره رفقا ، گویا مسئولیت ادا میکند

در معرفی نمودن حزب در اجتماع خودداری و شیوه های مخفی کاری اختیار نمود اما من و رفیق ... مردانه در بین اجتماع داخل و در جهت تبلیغ اهداف انقلابی حزب تمامی شعله یی های قهرمان و انقلابی پرداخته مبارزه نمودیم که حاصل آن تماس عده و هم میهنان و ظنیرست با ما را در برداشت وعده زیادی با ارسال مکتوب و کمک همبستگی شان را اعلام نمودند، اما رفیق واحد، رفیق مسئول ??? به نامه یکی از آنها پاسخ ارائه نکرد و ما را نیز از پاسخ به آنها بر حذر داشت وعده ای هم آمدند تا ما را ببینند و پیوند خونی امضا کنند بنا بر معاذیر و مخفی گرایی و ترس شان نتوانستند که آن جوانان را داوطلب را ملاقات کنند.

در محافل و مجالس کاملاً درستی است، زیرا برقم خودشان تلتنی دراز
 محافل مردم رنج میکنند با ایلودهای دروغین این برافقا، گویا سولیت او میکنند
 در سون محفل حزب در اجتماع خود دراز و شیوه محقق کاری اختیار نمودن
 رضیق در روز درین اجتماع دراصل درجهت تبلیغ اصداف و نقد حزب
 تاج سعادت های مهران و اشغالی بر درخته مبارزه نمودیم که حاصل آن تماس بود
 رطم مینان و کهنرست با ما را در درخت و عده زیادی با درساں مکتوب و کتبه
 محبتی شانه اعدام نمودند، اما رضیق (واحد) رضیق صول ۱۶۶۶ بر یاد بی
 رانیا با سنی اردو نکره، و مادران نیز در این راه بر آنها برآمد درشت، و عده هم
 آمدند تا ما را ببینند و پیوند خون اصفان کنند، سایر معاذیر و محقق در این روز
 سیان شورشتند که آن جوانان داوطلب را ملاقات کنند

به اینصورت می بینید که کبیرتوخی چگونه به زیر خرم حزب کمونیست افغانستان (م.ل.م) آب
 رها کرد. پولی راهم که جوانان به خاطر کمک به حزب فرستاده بودند، کبیرتوخی دونصف کرد، یک
 قسمت آنرا مصارف کرایه تکسی کرد که "پیر شده و پایش دردمیکند و دریس و ترام گشت و گذار مشکل
 است" و نصف دیگر آنرا (مبلغ یک 1000 دالر) به "راوا" فرستاد. "پیام زن" این کمک را سما به نام کبیر
 توخی به نشر سپرد.

ما نمیدانیم که چرا کبیرتوخی و سید حسین موسوی عقده حل ناشدنی ای با آقای پیکار پامیر دارند. آنچه
 از گزارشات میرویس محمودی یعنی آنچه را که کبیرتوخی در دهن میرویس میگذارد، معلوم میشود که
 آنها از همان اول تا امروز در تلاشند که همه را علیه پیکار پامیر بسیج کنند و بیبانه ها و وارد کردن اتهامات
 گوناگون این فرد را بدنام سازند. (مادر آینده وقتی سفاهت میرویس محمودی را به گفتگو می گیریم
 بر روی این موضوع مکتب مفصلی خواهیم کرد.) آن روزها میرویس محمودی و کبیر توخی گزارشات
 طولی از پیکار پامیر را به حزب فرستاده و کوشیده اند که این فرد را در نزد حزب کاملاً بدنام سازند.

وقتی کبیرتوخی خاطر جمع شد که بقدر کافی حزب را ضربه زده و خود را به "سازمان رهائی" نزدیک
 ساخته، از مرز کانادا برآمد و معلوم نیست چگونه بامسئول وب سایت باباتماس گرفت. و سپس طوریکه
 امروز ما افحش میدهد به فحاشی او پرداخت و همانگونه که امروز در مورد انقلابیون کمونیست دروغ
 میگوید او را با مرتجعین میهنفروشی مانند مارشال فهیم و عبدالله عبدالله در ارتباط معرفی کرد و جنایات

جمعیت اسلامی و احمدشاه مسعود را به میان آورد. مسئول وب سایت بابار ابا جانی تکاری مانند احمد شاه مسعود چه ربطی؟ جالب اینجاست که کبیر توخی برابر نصف آن فحش هائی که او حواله مسئول وب سایت بابا کرده به گلبدین و ملا عمر نداده و حتی به آنها پیشانی ترشی هم نکرده است؟

کبیر توخی به تعقیب فحاشی و نفرین توزیع کردن به مسئول وب سایت بابا رفیق پولاد ارتباط گرفت. ما دقیقاً نمیدانیم که این ارتباط چگونه صورت پذیرفت زیرا رفیق پولاد کبیر توخی این "عجوزه هزار داماد" رانمی شناخت و اصلاح صلت روانی و خصوصی او با این "بیوه سیاه مونث" در تصاد قرار دارد. توخی از طریق وب سایت "پیام آزادی" یک سلسله راست و دروغ رازیر نام "خاطرات زندان" به نشر سپرد. و متعاقب آن به دیدار رفیق پولاد شناخت. مابه رفقای مادر آن کشور دستور اکید دادیم که از دیدار و تماس با کبیر توخی خودداری کنند. زیرا ما این ساحره را از زمانی می شناختیم که بازنده علی اصغر در یک شعبه در وزارت تجارت کار میکرد.

اکنون چند ماه است که آقای توخی بدترین فحش ها و ناسزاها را انتشار ماور رفیق پولاد میکند. ما از اول چیزی با توخی نداشتیم و دوستی و دشمنی او خودش برابر یک مگس هم برای ما ارزش نداشت و ندارد. تشکیلات مائوئیست های افغانستان نیز به اندازه ای منضبط و آبدیده است که حرف های کبیر توخی و سید حسین موسوی و یاران شان جز آنکه نیشخند تمسخر آمیز رفقا و صفوف مارا کمائی کنند برابر یک سر موهم بر آنها اثر ندارند. کبیر توخی نه برای ما و کارهای ما ارزشی برابر یک شاهی دارد و نه ما به او این ارزش را میدهم. و مورد حمله و فحاشی او و سید حسین موسوی امری خوبی است نه بدون نگ بر آن روزی که سید حسین موسوی، کبیر توخی و میرویس محمودی مارا تائید کنند.

کبیر توخی اکنون با همان سید حسین موسوی دوست است که در آن زمان هر شب از طریق تیلیفون به هر کس انتقال میداد که دختران او فلان... هستند. او خواهر شیرجان را بایک... گیر کرده و به ایندلیل آلمان را ایلا کرده به کانادا آمده است. اوزن انجنیر عزیز را با خود آورده و دخترانش را شکنجه میدهد... غیره و سید حسین موسوی تیلیفون میکرد و میگفت که "کبیر توخی در زندان تسلیم شده"، "اوسر رفیقش شهادت داده"، "او از پول اندیوالی دزدی میکرد" و... غیره. یقیناً همانگونه که آن دشمنی آنها پایدار نبود، دوستی شان نیز دیری نمی پاید. اگر دوامی هم بیاورد به این دلیل است که این دو نفر دیگر هیچ شانس دوستی با دیگران ندارند.

5- خیانت به خلق به بهانه "استفاده از امکانات دشمن!"

هیچ زمانی و هیچ تشکل، سازمان و حزب اپورتونیست و رویزیونیست نبوده و نخواهد بود که در عین خدمتگذاری به ارتجاع و امپریالیزم، کارش را "خدمت به خلق با استفاده از امکانات امپریالیزم"، تبلیغ از طریق تریبون امپریالیزم و "آگاهی دادن خلق از پارلمان ارتجاع" و... غیره نگفته باشد. سید حسین

موسوی درپشاور "شادروان علی جان (محسن)" رابه قاچاق بری و امیداشت و باکانستیل های (پاسگاه های کنترول موادمخدر) "باره"، "دره آدم خیل"، "کوهات"، "ملکند"، "مردان" و "اکوره ختک" ارتباط برقرار میکرد و آنرا "استفاده از امکانات در عقب جبهه می نامید"، "عبدالقیوم رهبر سال یکمرتبه به اروپامی رفت و با احزاب ارتجاعی- پارلمانی آلمان، فرانسه و ممالک اسکندیناوی "هاب وناب" میکرد وزمینہ را برای تماس هایش با مقامات بلنددولتی امپریالیست های اروپائی آماده میساخت و آنرا استفاده از "فرصت های مناسب برای مبارزه بادشمن میخواند". سازمان رهائی افغانستان مینای فقید را زیر نام "آزادی زنان و مبارزه برای آزادی افغانستان" به ملاقات مرتجعین افریقاولردهای امپریالیست میفرستاد و آنرا "تلاش برای بکارگرفتن امکانات امپریالیزم" میخواند. این "نوع از پشت خنجرزدن به خلق" در بسیاری از مواقع از جانب خائنین اپورتونیست و رویونیست و بخصوص از جانب رویونیست های "سازمان انقلابی افغانستان" با اشمزاز انگیزترین عباراتی تئوریزه میشوند.

اینکه نفس عمل اینگونه استفاده (جوئی) از امکانات دشمن (!) چقدر ننگ آور، عارزدا، ذلت آفرین و خفت آوراست را بکنار میگذاریم. اما اینکه با این اعمال خاینانه چگونه به سیاست های امپریالیزم در منطقه و جهان کمک میکنند، اینکه چطور در اجرای تاکتیکهای امپریالیزم در قبضه کردن استعماری ذهن انسان مظلوم در مستعمرات امپریالیستی مانند افغانستان، عراق و... غیره سهم میگیرند، اینکه با این سهم گیری خاینانه چه تصویری از انقلاب و انقلابیون را در ذهن نسل جوان نقاشی میکنند و اینکه چطور در راه اعتلای جنبش پرولتری سنگ می اندازند و توده های سازمانی را در بطن یک جونیرنگ بازی و کلاه گذاری تربیه میکنند و سرانجام اینکه چطور یک سیمای مسخ شده مزدورانه، خاینانه و تسلیم طلبانه را از مبارزه علیه امپریالیزم ارائه میکنند، بروجدان این رویونیست های خاین به اندازه خلیدن خاری هم سوزش ندارند.

این ضرور به یادآوری نیست که امپریالیستها در سال 2001 تنهابر حریم سیاسی افغانستان حمله نکرده اند. آنها بر همه آنچه که در افغانستان بر طبق اهداف شان عیار نبودند، یورش بردند. یکی از آن "چیز" های "نامطلوب" میراث روانی- تاریخی ضد تجاوز و ضد اشغال بودن خلق افغانستان بود. آنها میدانستند که خلق این سرزمین از نهاد بر ضد تجاوز و اشغالگری هستند. اگر فعلا چیزی نمیگویند به دودلیل است؛ نخست اینکه جنگ با سوسیال- امپریالیزم شوروی و بدنبال آن سگ جنگی های ددمنشانه مجاهدین تمام انرژی مصاف خواهی شان رابه تحلیل برده است، ثانیاً بدون رهبری انقلابی هستند. خیانت های خطی و از پشت خنجرزدن های سیاسی در ماجراجوئی های کودتا- قیام و کودتاچینی و سرانجام تسلیم شدن های بیعارسازمانهائی که خود رابه جنبش انقلابی با واژه ها بخیه میزدند، این مردم را نا امید ساخته اند. آنها دیرباز و در رهبری انقلابی شان رابه وجود می آورند، خود را جمع و جور میکنند و مارا بمصاف می خواهند. این بهتر است که نگذاریم آنها رهبری انقلابی شان رابه وجود بیاورند و چنین کاری رامیتوان از

جوانب مختلف پیش برد. یکی از این جوانب "قالب زدن ذهن آنها" بر مراد دل ماست. "ما" میتوانیم ذهن آنها را شکل و فرم بدهیم و بخدمت بگیریم. در غیر آن این مردم نه از سلاح های کشنده مامیترسندونه ما بطور دایمی در سایه "تیکه داران آسمان" مانند "استاد"، "آیت الله"، "پیر"، "حجت الاسلام" و مسجد مخفی شویم. معهذا، همین حالا فرصتی است که از بین آنها تمام آنهایی را که میتوان خرید، باید بخریم و از طریق آنها به تغییر ذهنیت مردم دست بزنیم.

یکی از وسایل تغییر ذهنیت مردم NGO های رسانه ای بود. امپریالیستها از این طریق میتوانستند به شکار ذهن افراد بآیند. به همین دلیل "وب سایت ها و نشرات فرمایشی" و "رادیو و تلویزیون دستوری" مانند سمارق زهری فضای تبلیغات افغانستان را فرا گرفتند. متخصصین کنش شناسی اجتماعی (یا سوشیو-بیهیپرفولورژیست ها) از امریکا و اروپا راهی افغانستان شدند تا گستره و انعکاسات نظرات دستوری و فرمایشی را اندازه گیری نموده و کمک احصائیه و آمار تغییر مرکز ثقل نظرات مردم را نشانی تعیین کنند.

سازمان رهائی افغانستان، یاسازمان مورد اعتماد امپریالیست ها در این راستا نقش بزرگی را بر عهده داشت. این سازمان بحدی مورد اعتماد امپریالیست های اشغالگر بود که فرستاده آن (سیما ولی) را در جلسه ننگین بن، استعمارگران به حیث معاون رئیس جمهور پیشنهاد کردند. این سازمان بر عکس برادر اپورتونیستش ساما ضرورت نداشت که عریضه سرگشاده به امپریالیستها بنویسد و از آنها با گدامنشی حقیرانه بخواهد که "حق مردم ما را فراموش نکنید و شایسته سالاری را رعایت نمائید!". سازمان رهائی آقای دادنورانی (مدیر سابق NGO های آموزش و پرورش سازمان رهائی در پشاور و مدیر لیلیه و مکتب های دخترانه و پسرانه NGO سازمان رهائی در صوبه سرحد) و چهره کارگشته و قابل اعتماد امپریالیست را به سمت معبر و مفسر سیاست های امپریالیست ها توظیف کرد. آقای دادنورانی (پاغر) [\(برای اینکه بدانیم چرا پاغر همان داد نورانی انجوباز رویونیست است به این سند مراجعه کنید\)](#). میدانست که چگونه اهداف امپریالیست ها را "افغانی" بسازد و باچه واژه های "انقلابی" آنها را تقدیس کرده و چطور دروغ های شاخدار آنها را مانند سازمانش "انقلابی!" کند. شمارا به خواندن یکی از تفسیرهای دادنورانی از 11 سپتمبر 2001 دعوت میکنیم. دادنورانی (پاغر) و محبوب شاه فقیری در "روزگاران" چنین می نویسند: ["11 سپتمبر برای جهان، بخصوص ایالات متحده امریکا روز غم انگیزیست. تروریست های القاعده با ربودن چند طیاره و زدن آنها به پنتاگون و مرکز تجاری امریکا، کشتن بیش از شش هزار انسان و وارد کردن خساراتی به ارزش بیشتر از 550 میلیارد دلار، بزرگترین عمل تروریستی را آفریدند"](#).

"... با اعلام اینکه دم عملیات 11 سپتمبر زیر پای اسامهوسازمان القاعده در افغانستان طالب زده میشاد، بفوریت عملیات امریکا با [حمایت کامل](#) (تکیه از ماست) بین المللی در افغانستان آغاز ورژیم

طالبان بعد از چند روز سرنگون گشت. عده ای از فرماندهان طالبان دستگیر و به گوانتانامو فرستاده شدند ولی اسامه و ملا عمر با جمعی از فرماندهان طالبان توانستند مخفی شوند.

استقرار 11 هزار نیروهای آیساف جهت مقابله با تروریسم و جلوگیری از جنگ های گروه ها و تنظیم ها، با ایجاد دولت انتقالی در بن فکر می شد که میخ آخری بر تابوت بونیاک رژیم طالبی کوبیده شد... (نشریه روزگاران- شماره 3 سنبله 1382- سپتامبر 2003)

به پاراگراف اول نظر کنید: کجای این داستان با جعلیات هیئت حاکمه اضلاع متحده امریکا و انگلستان مانند جرج بوش، دگ چنی، دونالد رامسفیلد، کولین پاول، تونی بلیر و غیره تفاوت دارد؟ آیا آنهائیکه شرف خود شرافت مردم کشورش را در پای جنایت کاران امپریالیست نمی ریزند به این شکل گفته های استعمارچیان امپریالیست را تکرار میکنند؟ مگر دادنورانی و محبوب شاه فقیری با این جملات مزدورانه و خاینانه شان به تجاوزات قلدراهی امریکائی و رهنان انگلیسی بر خلق افغانستان مهر مشروعیت نمی کوبند؟ تازه اگر هیئت حاکمه امپریالیست هادروغ میگویند حداقل برای بقای حاکمیت و منافع طبقاتی استثمارگران امپریالیست دروغ میگویند ولی آقای نورانی و محبوب شاه فقیری آنقدر "ارزان" هستند که در مقابل یک مشت دالر دروغ آنها را نشخوار میکنند.

در پاراگراف دوم توجه کنید: امروز سازمان انقلابی افغانستان آقای پاغرمیگوید که جامعه بین المللی همان امپریالیست هامیباشد، آیا آنها دیروز این حرف رانمی فهمیدند؟ دیروز حتی "جامعه بین المللی نمیگفتند" و ترکیب "بین المللی را با" حمایت کامل" در جمله می گنجانیدند تا به ذهن افراد القا کنند که "هیچ کسی در دنیا مخالف تجاوز امپریالیستهای اشغالگر بر افغانستان نیست". امروز میگویند که نه اینطور نیست.

به پاراگراف سوم می رویم: در پاراگراف سوم نخست گفته میشود که استقرار نیروهای آیساف در افغانستان بخاطر مقابله با تروریسم و جلوگیری از جنگ های گروه ها و تنظیم ها، با ایجاد دولت انتقالی بود و سپس میخ آخری بر "تابوت بونیاک تروریسم" در جمله استعمال میشود. خیلی خوب، چنین تصویری در نشست میهنفروشان در بن وجود داشت ولی آیا ورود سربازان امپریالیسم در داخل یک کشور مستقل به هر دلیلی که باشد قبل از هر چیز دیگر "میخ آخری بر تابوت استقلال و آزادی آنکشور نیست؟"

وقتی ما اینگونه خیانت ها و از پشت خنجر زدن های تسلیم طلبان و اپورتونیست هائی مانند داکتر فیض، دادنورانی، محبوب شاه فقیری و غیره را به نقد میگیریم، شهادانی مانند کبیر توخی، سید حسین موسوی و مریدان شان بر ما حمله میکنند که نه، شما فلان و فلان شده هاید بدانید که آقای دادنورانی در کنز کار کرده، در پشاور کار کرده، در ایران کار کرده و غیره. اواز طریق تریبون دشمن با دشمن

مبارزه میکرد!!! آقایان فحاش! کجای این شیادی مبارزه با دشمن است؟ آیا این تبلیغ انقلاب و مبارزه است یا تکرار حرفهای فریب دهنده لردهای امپریالیست؟ تازه وقتی دادنورانی در کنار کار میکرد چطور شد که حزب اسلامی داکتر اسدرا در آن طرف کنر در دیریه شهادت رسانید و دادنورانی را غرض نگرفت؟ مگر کار کردن بحیث مدیر انجوهای کمیشنری افغان در پشاور یعنی همکاری با ISI میتواند دلیل خوبی باشد که آدم خیانت اورا نسبت به انقلاب مستور بگذارد؟ در بخش سوم بر روی خیانت های انجوهی دادنورانی بیشتر تماس میگیریم.

پایان بخش دوم

مأویست های افغانستان

4 سنبله 1992 مطابق 27 اگست 2013